پژوهش در حیطه کودکان استثنایی ۱ | سال اول، شماره ۱ | پاییز ۱۳۸۰ | ۸۰-۶۹
Research on Exceptional Children, Fall 2001, Vol.1, No. 1, 69-80

فلسفهٔ آموزش و پرورش فراگیر

دکتر علی اصغر کاکوجویباری*، آلیس هوسپیان**

چکیده:

یک قرن تجربهٔ مربوط به ساختارهای مختلف آموزشی ما را به این نتیجه رسانده است که آموزش مجزا که در آن افراد براساس ویژگی های مختلف، مثل معلولیت‌ها، گروه‌بندی می‌شوند و تحت آموزش‌های ویژه و جدا از همسالان عادی خود قرار می‌گیرند نتوانسته است پاسخگوی بسیاری از نیازهای واقعی این افراد به عنوان عضوی از اعضا یک جامعهٔ انسانی باشد. آن نوع از آموزش و پرورش می‌تواند کار آمد باشد که متناسب با نیازهای واقعی مخاطبانش باشد. از آنجایی که این نیازها در هر زمان و مکان و در شرایط مختلف اجتماعی متفاوت هستند، بنابر این یک نظام آموزشی کار آمد نظامی است انعطاف‌پذیر که از یک سو دارای خصیصهٔ بومی شدگی ، یعنی متناسب با شرایط ملی و دینی آن جامعه و از سوی دیگر مبتنی بر یک رویکرد انسانگرایانه است و آموزش را به عنوان یک هدف در نظر نمی‌گیرد، بلکه به عنوان وسیله‌ای می‌داند برای رشد ارزش‌های انسانی و بالا بردن قابلیت‌های افراد برای "با هم زیستن". علاوه بر این، چنین نظام آموزشی به لحاظ امکانات و شرایط آموزشی تا به آن حد گسترش یافته است که می‌تواند تمام افراد با طیف گسترده‌ای از توانایی‌ها و ناتوانی‌ها و تفاوت‌ها را در بر گیرد. در چنین شرایطی است که تمرکز از روی دانش‌آموز به عنوان سؤال اصلی ناکامی تحصیلی برداشته شده و بر روی عوامل دیگری مثل قابلیت‌ها و نگرش معلم، نگرش همسالان، مسئولان و سیاستگزاران آموزشی، امکانات و شرایط آموزشی معطوف می‌شود. در سایهٔ چنین تحولی است که ساختار نظام آموزشی از حالت تصنعی خود که در آن افراد بر اساس ناتوانی‌ها و تفاوت‌های فردی و اجتماعی از یکدیگر جدا می‌شوند، خارج شده و نمونهٔ کوچک ولی واقعی از یک جامعهٔ فراگیر می‌شود. در یک جامعهٔ فراگیر سطح آستانهٔ تحمل جامعه برای پذیرش تمام افراد با توانایی‌های و از فرهنگ‌ها و سطوح اجتماعی مختلف بالاتر رفته و تمام افراد از سوی یکدیگر مورد پذیرش و احترام قرار می‌گیرند.

کلید واژه‌ها: *آموزش و پرورش فراگیر، آموزش مجزا*

□ □ □

* استادیار پژوهشکده کودکان استثنایی
** عضو هیأت علمی پژوهشکده کودکان استثنایی

[Downloaded from mail.joec.ir on 2026-10-19]

[DOR: 20.1001.1.16826612.1380.1.1.5.3]

مقدمه

انسان موجودی اجتماعی است که به پذیرفته شدن از سوی افراد اجتماع، هم چنین وجود یک سری امکانات و شرایطی که متناسب با نیازها و توان او باشد، نیازمند است. انسانی که موفق به پذیرش از سوی جامعه و همدلی افراد اجتماع و برخوردار از امکانات مورد نیازش بشود به آرامش و احساس امنیت می‌رسد.

نهادهای اجتماعی به لحاظ ساختاری و عملکردی متناسب با نیازها و توانایی‌های افراد عادی جامعه طراحی شده‌اند.افراد عادی جامعه می‌توانند بدون برخورد با موانع فیزیکی یا نگرشی، در جامعه حضور و مشارکت فعال داشته باشند؛ زیرا از یک سو امکانات جامعه متناسب با نیازها و توانایی‌های آنها است و از سوی دیگر نیز این امکانات را خود آنها و با ملاک قرار دادن توانایی‌ها و نیازهای خودشان طراحی و ایجاد کرده‌اند و مسلم است که استفاده کنندگان اصلی از این امکانات نیز خود آنها خواهند بود، و از سوی دیگر نیز همین افراد عادی هستند که نگرش‌ها و ارزش گذاری‌های اساسی جامعه را در دست دارند و سایر افراد را با معیارها و پیش فرض‌های خودشان مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهند و طبیعتاً کسی که فاقد این معیارها باشد از جامعهٔ عادی جدا می‌شود. چنین جامعه‌ای یک جامعهٔ نابالغ است زیرا با افراد به عنوان یک کل برخورد نمی‌کند و تمام ویژگی هایشان را یک جا در نظر نمی‌گیرد، بلکه براساس معیارهای تصنعی خود برای پاره‌ای از ویژگی‌ها، به گروه بندی افراد می‌پردازد(مزلو، ۱۳۷۲). برای مثال یکی از این معیارهای تصنعی، معیار بهره هوشی است که متأسفانه کاربرد بسیار همه‌گیری را خصوصاً در *نظام آموزش و پرورش* [1] دارد. بر اساس این معیار، دانش‌آموزان در بدو ورود به این نظام، مورد ارزیابی قرار گرفته و افرادی که با این معیارها همخوانی ندارند و به سقف تعیین شده دست پیدا نمی‌کنند از گردونهٔ آموزش و پرورش عادی خارج شده و در یک ساختار *آموزشی مجزا* [2] و به دور از همسالان عادی خود قرار می‌گیرند. البته توجیه به کار رفته برای این نوع جداسازی عبارت است از ارائهٔ آموزش بهتر برای کودکانی که توانایی‌های کمتری دارند، برای مجهزتر ساختن آنها برای ورود به جامعهٔ عادی. مسلم است که چنین توجیهی بر یک بنیاد واقع‌گرایانه استوار نیست. از یک سو کودک را برای دستیابی به قابلیت‌هایی برای حضور در جامعه افراد عادی از همسالان عادی‌اش جدا

[Downloaded from mail.joec.ir on 2026-10-19]

[DOR: 20.1001.1.16826612.1380.1.1.5.3]

می‌کنیم ولی از سوی دیگر کودک با جدا شدن از همسالان عادی اش نمی‌تواند قابلیت‌هایی را که در حین دوران رشد می‌بایست از همسالانش فراگیرد، به دست آورد. بنابر این رویکرد جداسازی در واقع یک محرومیت مضاعف را برای کودکان دارای ناتوانی یا *معلولیت* [۳] ایجاد می‌کند. چنین محرومیت مضاعفی طبیعتاً باعث افت عملکرد فرد شده و زمانی که فرد وارد جامعه عادی می‌شود از قابلیت لازم برای حضور در این جامعه برخوردار نیست‌و فقدان قابلیت‌ها در واقع این باور نادرست را در اذهان عامهٔ مردم ایجاد می‌کند که افراد دارای ناتوانی یا معلولیت ذاتاً فاقد هر گونه قابلیتی برای حضور در جامعه هستند. این باورها نه تنها در اذهان عامه مردم بلکه در تمام افراد جامعه در سطوح مختلف اجتماعی از والدین، همسالان، آموزگاران و مسئولین آموزشی تا سیاستگزاران آموزشی رسوخ کرده و در نتیجه باعث تأثیر منفی بر تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگزاری‌ها در سطوح بالاتر شده و طبیعتاً در چنین شرایطی، جامعه‌ای که به چنین باوری رسیده باشد، جای افراد دارای ناتوانی را در کنار همسالان عادی خود نمی‌بیند و طبیعتاً در سیاستگزاری‌های در سطح کلان نیز نیازهای این افراد را در نظر نگرفته و سیاستگزاری‌ها را فقط متناسب با گروه عادی جامعه که در محدودهٔ هنجار طیف تفاوت‌های فردی قرار دارند، انجام می‌دهد.

نتیجهٔ چنین حرکتی باعث می‌شود که مجدداً افراد جامعه به یقین برسند که افراد دارای ناتوانی حق حضور در جامعه عادی را ندارند. آنچه در نهایت از چنین حلقهٔ بسته‌ای حادث می‌شود، رسیدن به نگرش غیر منصفانه و غیر انسانی در مورد افراد دارای ناتوانی است. تحت تأثیر چنین نگرشی است که رفتارهای افراد جامعه نیز شکل می‌گیرد. عدم پذیرش، طرد، انکار و احساس ترحم، از رفتارهای بیمار گونه‌ای است که از سوی افراد عادی جامعه نسبت به افراد دارای ناتوانی یا معلولیت ظاهر می‌شوند(کاکو جویباری و هوسپیان، ۱۳۸۰).

آموزش و پرورش فراگیر [۴] در واقع نگرشی است که می‌تواند باعث قطع این حلقه بسته شده و جامعه را برای رسیدن به یک نگرش انسانگرایانه هدایت کند. آموزش و پرورش فراگیر در حکم فلسفه‌ای است که می‌تواند به عنوان چراغ هدایتی برای نظام آموزش و پرورش نه تنها برای افراد دارای ناتوانی بلکه برای کل افراد جامعه باشد.

از آنجایی که آموزش و پرورش یک نهاد اجتماعی است که تقریباً تمام افراد جامعه را

[Downloaded from mail.joec.ir on 2026-10-19]

[DOR: 20.1001.1.16826612.1380.1.1.5.3]

در یک مقطع مهم از زندگی‌شان تحت پوشش قرار می‌دهد، بنابر این انعکاس کار آمدی و سلامت آن را می‌توان در پرورش یافتگان در این نهاد جستجو کرد. مطرح شدن فلسفه آموزش و پرورش فراگیر در واقع فرصتی است برای بازنگری آنچه تحت عنوان آموزش و پرورش انجام می‌گیرد، آموزش و پرورشی که مدعی و علمدار تربیت منابع انسانی است. مسلماً چنین بازنگری‌ای فقط معطوف و محدود به نظام آموزش و پرورش نمی‌شود بلکه تمام نهادها و ساختارهای اجتماعی را می‌تواند مورد ارزشیابی قرار دهد. زیرا از یک سو آموزش و پرورش انسان‌ها فقط در چارچوب نظام آموزش و پرورش خلاصه نمی‌شود و از سوی دیگر نیز انسان پرورش یافته در نظام آموزش و پرورش باید بتواند در جامعه، جامعه‌ای که ترکیبی پیچیده از ساختارها و نهادهای مختلف اجتماعی است، زندگی کند. با چنین هدفی بوده است که مقالهٔ حاضر به معرفی فلسفهٔ آموزش و پرورش فراگیر می‌پردازد.

آموزش فراگیر و آموزش تلفیقی[5]

از حدود چهار دهه پیش، و تحت تاثیر جنبش هایی مثل جنبش حقوق بشر و اصولی مثل اصل *عادی سازی*[6]، روند تلفیق دانش آموزان دارای ناتوانی یا دارای تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی شکل گرفت (هوسپیان، ۱۳۷۸). در حال حاضر تلفیق به عنوان یک سیاست یا برنامه‌ای آموزشی در جوامع مختلف و تا حدی جامعه ما در حال اجرا است، با این حال برای روشن شدن مفهوم آن و تمایز بین این مفهوم با مفهوم آموزش فراگیر لازم است که به اجمال به مقایسه این دو مفهوم بپردازیم. آموزش تلفیقی اساساً از الگوی پزشکی ناتوانی که کودک را به عنوان یک مسئله یا مشکل می‌بیند و خواستار آن است که کودک عوض شود یا مورد توانبخشی قرارگیرد تا متناسب با نظام آموزشی شود، تبعیت می‌کند. در حالی که آموزش فراگیر با الگوی اجتماعی ناتوانی سازگاری دارد. در چنین الگویی، آنچه به عنوان یک مسئله یا مشکل در نظر گرفته می‌شود در واقع خود نظام آموزشی است. بر این اساس این امکان فراهم می‌شود که مدرسه و نظام آموزشی به طور کلی عوض شوند تا بتوانند پاسخگوی نیازهای فردی تمام یادگیرندگان باشند. به بیانی ساده‌تر، آموزش تلفیقی مربوط است به «رفتن به مدرسه» در حالی که آموزش فراگیر مربوط است به «مشارکت در مدرسه» (مایلز، ۲۰۰۰). در

[Downloaded from mail.joec.ir on 2026-10-19]

[DOR: 20.1001.1.16826612.1380.1.1.5.3]

چنین شرایطی آموزش فراگیر روندی است که براساس آن مدرسه و نظام آموزش و پرورش باید به گونه‌ای تغییر کند که بتواند تمام کودکان -کودکان دارای ناتوانی و کودکانی که به علل مختلف فرهنگی و اجتماعی در حاشیه قرار گرفته‌اند- را در زیر یک سقف و در کنار همسالانشان آموزش دهد. در مقابل در آموزش تلفیقی کودک ناتوان در مدرسه عادی قرار می‌گیرد و روی او اصلاحاتی صورت می‌گیرد تا بتواند متناسب با وضعیت و انتظارات مدرسه باشد. تلویحاً چنین امری به این معنی است که مدرسه عادی به همان شکل اولیه خود باقی می‌ماند و این کودک ناتوان یا معلول است که باید عوض شود. عوض کردن کودک نیز براساس معیارهایی است که توسط افراد توانا وضع می‌شوند. به تعبیر دیگر، آموزش تلفیقی به کارها و فعالیت هایی اطلاق می‌شود که توسط افراد توانا برای افراد ناتوان و مطابق با معیارها، شرایط و امکانات افراد توانا صورت می‌گیرد؛ در حالی که آموزش فراگیر به معنی حق تعلق به جامعه عادی و به معنی یک تعهد مشترک برای پایان بخشیدن به تبعیض و تلاش در جهت ایجاد فرصت‌های برابر برای تمام کودکان است (همان منبع، ۲۰۰۰).

آموزش فراگیر چیست؟

آموزش فراگیر یک فرایند پویا است که از اثر متقابل عوامل مختلف شکل گرفته و با توجه به نیازهای مخاطبین و شرایط موجود دائماً در تغییر بوده و این تغییر نیز به نوبه خود بر عوامل شکل دهندهٔ اولیه اثر می‌گذارد. از آنجا که مخاطبان آموزشی، افراد انسانی هستند و انسان تحت تأثیر بلوغ و محیط دائماً در حال تغییر است، بنابر این حفظ پویایی در یک نظام آموزشی تضمینی است برای حفظ کار آمد بودن آن.

لازمه حفظ این پویایی، تبعیت از خصیصهٔ بومی شدگی یا محلی شدگی [۷] است(کاکو جویباری و هوسپیان، ۱۳۸۰). به این معنی که پس از پذیرش اصول و فلسفه زیر بنایی آموزش و پرورش فراگیر، مجریان چنین برنامه‌ای در هر منطقه باید از شناخت کامل و دقیقی از ویژگی‌ها و نیازهای جغرافیایی، اقلیمی، فرهنگی و اقتصادی آن منطقه برخوردار بوده و متناسب با این ویژگی‌ها و نیازها و با تکیه بر اصول و فلسفه زیر بنایی به برنامه ریزی اجرایی بپردازند. در واقع تبعیت از فلسفه آموزش و پرورش فراگیر به معنی الگو برداری صرف و

[Downloaded from mail.joec.ir on 2026-10-19]

[DOR: 20.1001.1.16826612.1380.1.1.5.3]

چشم و گوش بسته از برنامه‌های اجرایی سایر مناطق یا جوامع نیست بلکه این برنامه باید با خصیصه‌های ملی و دینی هر جامعه تناسب و همخوانی داشته باشد تا در دراز مدت بتواند با آن جامعه سرشته شده و از کار آمدی لازم برخوردار شود، در غیر این صورت اجرای چنین برنامه‌ای می‌تواند محکوم به شکست شود.

آموزش فراگیر در واقع به اصلاح نگرش‌ها، شرایط، قوانین، مصوبات و بخشنامه‌ها می‌پردازد و به هیچ وجه اصول زیر بنایی خود را به نفع موارد ذکر شده تغییر نمی‌دهد. بر این اساس اجرای آموزش فراگیر در واقع به معنی اصلاح و بر طرف کردن محدودیت‌ها و موانع موجود در سر راه دستیابی به یک نظام آموزش و پرورش کار آمد است. در سایه چنین تحولی است که مفهومی مانند "فرد معلول" به مفهوم "جامعهٔ معلول" بدل خواهد شد. به این معنی که در یک نظام آموزشی فراگیر و به تبع آن در یک جامعه فراگیر، معلول بودن افراد مفهومی را که در حال حاضر دارد از دست خواهد داد. بنابراین توجه به جامعه معطوف شده و اگر جامعه‌ای نتواند- چه‌به لحاظ نگرشی و چه به‌لحاظ امکانات و تسهیلات افراد مختلف- طیف وسیعی از نظارت‌های فردی را دربربگیرد، درآن صورت آن جامعه یک جامعه معلول است (همان‌منبع، ۱۳۸۰).

در یک جامعهٔ فراگیر این حق مسلم تمام افراد است که حضور و مشارکت فعال خود را در تمام محیط‌ها و شرایط و در کنار یکدیگر حفظ کنند. بنابر این مطرح شدن نظام آموزش و پرورش فراگیر و به تبع آن جامعه فراگیر به معنی اعطای یک حق اضافی به افرادی که دارای ویژگی‌ها یا معلولیت‌های خاصی هستند نیست، بلکه در واقع احیا و احقاق حقوق انکار شدهٔ این افراد برای حضور و مشارکت در جامعه است. لازم به ذکر است که این حقوق نباید توسط گروه خاصی از افراد مثل افراد عادی جامعه تعیین شوند بلکه آنچه تعیین کنندهٔ ماهیت این حقوق است، نیازهای افراد است. بر این اساس است که آنچه تعیین کنندهٔ برنامه‌ریزی‌های اجرایی آموزش فراگیر است، نیازهای تمام افراد است و نه پیش فرض‌های یک گروه خاص مثل سیاستگزاران، برنامه ریزان یا مجریان (آموزگاران) در مورد حقوق و نیازهای احتمالی سایر افراد.

مبتنی بودن نظام آموزش و پرورش فراگیر بر هدف رویارویی با نیازهای واقعی مخاطبانش این واقعیت را آشکار می‌سازد که آموزش و پرورش فراگیر صرفاً مفید فایده برای

[Downloaded from mail.joec.ir on 2026-10-19]

[DOR: 20.1001.1.16826612.1380.1.1.5.3]

گروه خاصی از افراد مثل افراد دارای ناتوانی یا معلولیت نیست بلکه می‌تواند برای تمام افرادی که در نظام آموزش و پرورش هستند اثرات مثبتی را به همراه داشته باشد. به تبع این امر باید اذعان داشت که مطرح شدن آموزش و پرورش فراگیر نه به معنی راهکار و پاسخی برای معضلات موجود در نظام آموزش و پرورش استثنایی است بلکه مهم‌تر آنکه چنین برنامه‌ای می‌تواند پاسخ‌گوی تمام نابسامانی‌ها و مشکلات نظام آموزش و پرورش عادی نیز باشد.

اثرات آموزش و پرورش فراگیر

همان‌طور که اشاره شد، آموزش و پرورش فراگیر بیشتر از آنکه به نفع آموزش و پرورش استثنایی و افراد معلول باشد، به نفع آموزش و پرورش عادی و افراد عادی است. در ادامه بحث به ذکر این موارد می‌پردازیم.

ایجاد توازن از دست رفته. آموزش و پرورش اساساً یک رابطه تعاملی و متقابل بین افراد مختلف و شرایط، امکانات و برنامه‌ها و محتوای درسی است. در یک نظام آموزشی کارآمد و سالم توازن بین این عوامل ایجاد می‌شود و کسی یا چیزی به خاطر جبران نقصان فرد یا چیز دیگر مجبور به تحمل فشار اضافی نمی‌شود.

در نظام آموزش و پرورش فعلی ما شاهد برهم‌خوردن این توازن هستیم به این شکل که تنها عاملی که در این تعامل مورد ارزیابی‌های مکرر قرار می‌گیرد، دانش‌آموزان هستند. در چنین شرایطی است که دانش‌آموزی که نمی‌تواند به معیارهای از پیش تعیین شده و محدود نظام آموزشی دست یابد از این نظام خارج می‌شود و کسی نیز این شک را به خود راه نمی‌دهد که شاید عامل دیگری غیر از عامل دانش‌آموز نیاز به بازبینی و اصلاح داشته باشد (همان‌منبع، ۱۳۸۰). چیزی که می‌تواند این توازن از دست رفته را بازگرداند، یک فلسفهٔ جامع و انسانی برای آموزش و پرورش است. در چنین فلسفه‌ای هدف‌های اصلی نظام آموزش و پرورش شفاف‌تر شده، آموزش و پرورش تبدیل به وسیله‌ای برای دستیابی به نیازهای انسانی می‌شود. بر این اساس است که هدف‌ها و ارزش‌های حاکم بر آموزش و پرورش انسانی‌تر شده و کسی جبران محدودیت‌های کس یا چیز دیگری را نمی‌کند. به این معنی که اگر برای مثال معلم قابلیت لازم برای رویارویی با طیف گسترده‌ای از دانش‌آموزان با توانایی‌ها و ویژگی‌های مختلف را نداشته باشد، در آن صورت این معلم است که باید در جهت دستیابی به این

[Downloaded from mail.joec.ir on 2026-10-19]

[DOR: 20.1001.1.16826612.1380.1.1.5.3]

قابلیت‌ها تلاش کند و بنابراین نباید برای جبران محدودیت‌های معلم، طیف دانش‌آموزان را محدود کرد. یا اگر شیوهٔ ارزشیابی با ویژگی‌های یک گروه از دانش‌آموزان تناسب ندارد، قبل از هر چیز باید به فکر اصلاح این شیوه برآمد، و نه اینکه دانش‌آموز را محکوم به شکست کرد.

چنین فسلفه‌ای را آموزش و پرورش فراگیر ایجاد می‌کند. تحت تأثیر چنین فلسفه‌ای نظام آموزش و پرورش به لحاظ امکانات و فضای آموزشی تا به آن حد گسترش می‌یابد که بتواند تمام کودکان را با تمام توانایی‌ها و ناتوانی‌ها زیر یک سقف و در کنار یکدیگر تحت پوشش و آموزش قرار دهد و از سوی دیگر نیز به لحاظ نیروی انسانی به حدی از کفایت می‌رسدکه معلم نه تنها خود را در قبال تک تک دانش‌آموزان مسئول می‌داند بلکه از کارآیی و قابلیت لازم برای رویارویی‌با نیازهای کودکانی‌که دارای مشکلات ومحدودیت‌های‌مختلف هستندبرخورداراست.

ایجاد فرصت آموزشی

در نظامی از آموزش و پرورش که مبتنی بر نیازهای مخاطبانش باشد و معلم از قابلیت لازم برای برخورد با این نیازها برخوردار باشد ما عملاً شاهد آن خواهیم بود که فرصت آموزشی برابر، که شعار اولیهٔ ایجاد نظام آموزش و پرورش همگانی بود، برای تمام افراد با توانایی‌ها و ناتوانی‌ها و تفاوت‌های مختلف فراهم شود. البته داشتن فرصت‌های آموزشی برابر به معنی یکسان‌نگری به همه نیست بلکه به معنی متناسب بودن آموزش با گروه‌های مختلف افراد است.

نکته مهم دیگر نیز آن است که زمانی که بحث نظام آموزش و پرورش فراگیر مطرح می‌شود، این نظام فقط برای دانش‌آموزان معلول یا دارای ناتوانی کاربرد ندارد بلکه تمام دانش‌آموزان، حتی آنهایی که از گروه‌های فرهنگی مختلف، یا از مناطق محروم هستند را نیز دربرمی‌گیرد (همان منبع، ۱۳۸۰).

اصلاح نگرش

تحت تأثیر فلسفه آموزش و پرورش فراگیر نه تنها بسیاری از معضلات موجود در نظام‌های آموزشی برطرف خواهد شد بلکه نگرش‌های افراد نیز در مورد بسیاری از مسایل بنیادی متحول شده و به نگرش‌های انسانی بدل خواهد شد. در سایهٔ چنین فلسفه‌ای ارزش انسان به همان ارزشی که در جهان‌بینی توحیدی برای انسان در نظر گرفته‌اند ارتقاء می‌یابد. در

[Downloaded from mail.joec.ir on 2026-10-19]

[DOR: 20.1001.1.16826612.1380.1.1.5.3]

یک جهان بینی توحیدی، شأن و مقام انسان به مراتب متعالی‌تر از آن چیزی است که هم اکنون در عمل در نظر می‌گیریم. برای مثال ما اگر قایل به دیدگاه توحیدی باشیم و انسان را قابل تعالی در مسیر توحید بدانیم، در آن صورت است که اضطراب و دلهرهٔ شکست تخفیف یافته و عدم موفقیت باعث ایجاد احساس شکست و ناامیدی نمی‌شود(همان منبع، ۱۳۸۰).

مسئله تفاوت‌های فردی و نگرش‌ها نسبت به آن نیز یکی دیگر از حیطه‌هایی است که تحت تأثیر فلسفهٔ آموزش فراگیر می‌تواند متحول شود. در حال حاضر جزئی نگری و در نظر نگرفتن کلیت افراد باعث شده است که تفاوت‌های افراد در بستری از مشابهت‌ها در نظر گرفته نشوند. به این معنی که ما اکثراً در برخورد با فردی که دارای یک تفاوت با اکثریت افراد گروه همسن خود است، سایر مشترکاتی را که او با اکثریت افراد گروه همسن خود داراست در نظر نگرفته و به صرف یک تفاوت او را مجزای از سایر افراد در نظر می‌گیریم.

تقطیع و جداسازی دانش‌آموزان براساس تفاوت‌های فردی آنها باعث ایجاد یک نگرش منفی نسبت به خود پدیدهٔ تفاوت‌ها که یک امر طبیعی درتمام پدیده‌های طبیعی است، می‌شود. در واقع تفاوت‌هایی که منجر به جداسازی می‌شوند، به عنوان ارزش‌های منفی در اذهان عمومی شکل می‌گیرند. فرد پرورش یافته در نظام آموزش و پرورش که مبتنی بر جداسازی است، همیشه به تفاوت‌ها به عنوان یک معضل نگاه کرده و از تجربهٔ لازم برای چگونگی رویارویی با این تفاوت‌ها برخوردار نیست و در نتیجه آستانهٔ تحمل او برای پذیرش آنها کاهش می‌یابد به نحوی که در دوران بزرگسالی نیز نمی‌تواند حضور افراد دارای تفاوت را تحمل کند. چنین شرایطی از یک سو باعث ایجاد یک شناخت نادرست نسبت به افراد دارای تفاوت مثل افراد معلول می‌شود و همین شناخت نادرست نیز به نگرش منفی منتهی می‌شود و از سوی دیگر این نگرش منفی بر روی خود افراد دارای تفاوت اثر گذاشته و نگرش آنها را در مورد خودشان به یک نگرش منفی تبدیل می‌کند (همان منبع، ۱۳۸۰).

تحت تأثیر نظام آموزش و پرورش فراگیر که در آن افراد با تفاوت‌های مختلف درکنار یکدیگر قرارمی گیرند، و از سوی یکدیگر مورد پذیرش و احترام قرار می‌گیرند ما شاهد شکل‌گیری یک نگرش مثبت نسبت به تفاوت‌های فردی خواهیم شد. افراد با تفاوت‌های مختلف زمانی که از اوان کودکی در کنار یکدیگر آموزش ببینند می‌توانند یاد بگیرند که در دوران بزرگسالی چگونه با یکدیگر و در کنار یکدیگر زندگی کنند. چنین افرادی از آنجایی که

[Downloaded from mail.joec.ir on 2026-10-19]

[DOR: 20.1001.1.16826612.1380.1.1.5.3]

از همان ابتدا تجربه‌ای از برخورد با افراد مختلف را داشته‌اند، نسبت به نیازهای یکدیگر آگاه شده، حس همدلی در آنها ایجاد می‌شود و همین امر باعث می‌شود تا پذیرش و احترام عمیق نسبت به تفاوت‌های فردی داشته باشند. این پذیرش و احترام باعث ایجاد امنیت روانی افراد جامعه می‌شود. چنین امنیتی ناشی از رویکرد انسانگرایانه‌ای است که حاکم بر فلسفه آموزش و پرورش فراگیر است. در این رویکرد افراد بشر با تمام تفاوت‌ها و شباهت‌های خود و با تمام توانایی‌ها و ناتوانی‌های خود به عنوان یک کل در نظر گرفته می‌شوند (مزلو، ۱۳۷۲). این کل‌نگری به این معنی است که افراد با هر گونه ویژگی و تفاوت‌هایی که دارند در نهایت اعضای همان جامعه انسانی هستند و کسی نباید و نمی‌تواند آنها را براساس معیارهای تصنعی خود دسته‌بندی و از یکدیگر جدا کند. درواقع پیروی از فلسفه آموزش و پرورش فراگیر و اجرای نظام آموزش و پرورش فراگیر به معنی پذیرش آن نوع ساختار طبیعی جوامع انسانی است که در آن تمام افراد با ویژگی‌های مختلف در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند واین در واقع تحقق جامعهٔ فراگیر است.

اعضای یک جامعهٔ فراگیر، تحت تأثیر نظام آموزشی فراگیر به قابلیت زندگی کردن با یکدیگر پی برده‌اند. در واقع بسیاری از معضلات موجود در نظام آموزش و پرورش فعلی ناشی است از دور شدن یا نداشتن یک هدف انسانی که همانا "یادگیری با هم زیستن" است. اگر این هدف سرلوحهٔ هدف‌های آموزش و پرورش باشد در آن صورت است که آموزش و پرورش از شکل هدف درآمده و تبدیل به وسیله‌ای می‌شود برای ارتقای قابلیت‌های انسانی لازم برای رسیدن به یک جامعهٔ مدنی که در آن حقوق تمام افراد به رسمیت شناخته می‌شود.

اجرای آموزش و پرورش فراگیر و به تبع آن حضور افراد دارای معلولیت در کنار افراد عادی باعث می‌شود تا افراد عادی قابلیت و توانایی رویارویی با تفاوت‌های فردی را از همان ابتدا فرا بگیرند، از سوی دیگر آموزگاری که در چنین کلاس‌هایی تدریس می‌کند باید از قابلیت‌های بالاتری برای آموزش برخوردار باشد و بر این اساس بتواند آموزش‌ها را به حدی انعطاف‌پذیر سازد که تمام افراد با سطوح مختلف توانایی، به سهم خود بتوانند از این آموزش‌ها بهره‌مند گردند.

اثر مثبت دیگر اجرای آموزش فراگیر به شرایط و امکانات فیزیکی در اجرای آموزش فراگیر، معطوف است. مسئولین اجرایی موظف به ارتقاء و گسترش کیفیت، شرایط و امکانات

[Downloaded from mail.joec.ir on 2026-10-19]

[DOR: 20.1001.1.16826612.1380.1.1.5.3]

آموزشی هستند تا برآن اساس محیط بتواند ظرفیت پذیرش و دربرگیری تمام افراد را داشته باشد. در عمل به چنین مسئولیتی، همکاری‌های بین سازمانی از دیگر ملزومات اجرای چنین برنامه‌ای است. آموزش و پرورش فقط محدود به نظام آموزش و پرورش و محصور در ساختار آموزش و پرورش نیست، و بنابراین برای تحقق چنین برنامه‌ای تمام نهادهای یک جامعه باید از هدف «ارتقای سطح امکانات و شرایط برای دربرگیری تمام افراد» تبعیت کنند. تبعیت از چنین امری به معنی رسیدن به یک جامعهٔ فراگیر است (کاکو جویباری و هوسپیان، ۱۳۸۰).

سوء تفاهمی که در اذهان در مورد اجرای آموزش فراگیر می‌تواند پیش بیاید آن است که اجرای این برنامه نیاز به تخصیص بودجهٔ هنگفتی دارد، در حالی که چنین نیست. زیرا اجرای آموزش فراگیر نیاز به تخصیص بودجهٔ اضافی یا زیادتر ندارد بلکه نیاز به اصلاح و بازبینی چگونگی تخصیص بودجه‌ای دارد که هم اکنون در ساختارهای مختلف آموزشی مورد استفاده قرار می‌گیرد (همان منبع، ۱۳۸۰).

بحث و نتیجه‌گیری

مطرح شدن آموزش فراگیر فقط به عنوان یک ایده یا برنامهٔ جدید نیست بلکه نکته مهم‌تر از آن این است که باعث می‌شود نسبت به آنچه تحت عنوان آموزش و پرورش در کشور با صرف بودجه هنگفت و نیروی انسانی بسیار، اجرا می‌شود، بازنگری داشته باشیم. بر این اساس آموزش فراگیر معیاری است برای سنجش عملکرد نظام آموزشی در یک جامعهٔ انسانی و دینی که بنیاد آن بر پایه توحید است. در یک جامعه توحیدی تمام ابنای بشر مخلوق خالق یکتا بوده و همهٔ افراد با هر نوع ویژگی‌ای که داشته باشند با ارزش هستند و صاحب احترام. بنابراین آشکار است که در یک جامعهٔ توحیدی مثل جامعه ما زمینه‌های مساعدتری برای اجرای چنین برنامه‌ای فراهم است.

در کنار وجود زمینه‌های مناسب لازم است که مجریان چنین برنامه‌ای به آن نه فقط به عنوان یک وظیفه بلکه به عنوان یک تعهد درونی نگاه کنند، تعهدی که برای از میان برداشتن تبعیض‌های موجود در تمام ساختارهای اجتماعی که مهمترین آنها آموزش و پرورش است ضروری است. در غیر این صورت چنین برنامه‌ای حتی می‌تواند به جداسازی بیشتر افراد دارای معلولیت یا ناتوانی منجر شود. بنابراین آموزش و پرورش فراگیر یک برنامهٔ پویا و فعال

[Downloaded from mail.joec.ir on 2026-10-19]

[DOR: 20.1001.1.16826612.1380.1.1.5.3]

است که به طور مستمر در جهت برطرف کردن موانع موجود بر سر راه حضور و مشارکت فعال افراد دارای تفاوت‌های مختلف فردی، اجتماعی و فرهنگی فعالیت می‌کند و برای تحقق آن نیازمند همکاری تمام نهادهای اجتماعی است.

□ □ □

یادداشت‌ها

۱- در سراسر این مقاله اصطلاحات "آموزش و پرورش" و "آموزش" به‌جای یکدیگر به‌کار رفته‌اند.

۲- اصطلاح "آموزش و پرورش مجزا یا ویژه" به صورت مترادف با اصطلاح "آموزش و پرورش استثنایی" که در نظام آموزش و پرورش کشور ما مصطلح است به‌کار رفته است.

۳- اصطلاحات "ناتوانی" و "معلولیت"، "فرد دارای ناتوانی" و "فرد معلول" در این مقاله به جای یکدیگر به‌کار رفته‌اند.

4- Inclusive Education

5- Integration

6- Normalization

7- Localization

منابع:

کاکوجویباری، علی اصغر و هوسپیان، آلیس.مبانی فلسفی آموزش و پرورش فراگیر.زیر چاپ.

مزلو،ابراهام.اچ.(۱۳۷۲).انگیزش و شخصیت.ترجمهٔ احمد رضوانی.مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

هوسپیان، آلیس (۱۳۷۸). مقدمه‌ای برآموزش تلفیقی. تهران: پژوهشکدهٔ کودکان استثنایی.

Miles. S.(2000). ***Enabling Inclusive Education: Challenges and Dilemmas.*** Paper Presented at: A Symposium on Development Policy entitled "Children with Disabilities and the Convention on the Rights of the Child". Gustav Stresemann Institute. Bonn. Germany.

□ □ □

[Downloaded from mail.joec.ir on 2026-10-19]

[DOR: 20.1001.1.16826612.1380.1.1.5.3]